

هم شاه هم شاعر

در حدود ۵۰۰ هجری

همچنانکه حیات سیاسی و مملکت گبری این سلطان جنگجو و مقتدر یعنی : علاؤالدین جهانسوز غوری روشن و هویدا است خوشبختانه حیات ادبی و شاعرانه این سلطان نیز از خلال سطور مورخین و تذکره نویسان معروف پدید و آشکارا است. مسقط لراس این شاه شاعر که مراد از جبال شاخه غوارات و جلگه های شاداب و آب های غریبونده آن است ، در پرورش و تقویت روح ادبی او اندک قصوری نکرده است و موقعیت جغرافیائی این ناحیه کوهی که سنگر های غیرقابل تسخیر و حصار های مستحکم دشوار گذار است سبب شده که شعرای این سلسله و کسانی که در ناحیه آزاد افغانستان سکونت داشتند و در دامن جبال فلک سای آن پرورش یافته ند در اسامه سبک و لهجه کوهستانی خود آزاد تر و از تحت نفوذ زبان بیگانه خارج تر بوده باشند این است که تمام شعرای این اقلیم کوهستانی دارای یک روح سرشار و آزاد و در سخن پروری مسلط و در تعبیر مقتدر ، صاحب معانی بلند و عبارات سهل و فصیح و کلمات خوش آهنگ که بر پایه مقام و سماحت خاطر شان بهترین دلیل است .

این سلطان نام و ورغور ، با آنکه در ردیف شاهان تاریخی و سلاک نیرومندان آسیا محسوب است ؛ در عین حال ارفحول شعرای روزگار و اشعارش از مهمات آثار جهان سخن است . این سلطان غور باندازه شهرت ادبی را مالک بوده است که مورخین از اشعار او هم پدر و جد او را استنباط مینمایند ؛ چنانچه مؤلف تاریخ حبیب السیر مینویسد : زمره ز مورخان گفته اند که نام علاؤالدین حسین است ، و طایفه بر آن رفته اند که او را حسن نام بوده ، و جدش نیز حسن نام داشت ؛ فرقه اول ، این بیت او را با استشهاد آورده اند : گر غزنین را ز بیخ و بن برکنم پس من نه حسین ابن حسین حتم ؛ و طبقه ثانیه که نامش را حسن

عقیده کرده اند بیت مذکور را چنین خوانده اند : من خود نه حسن ، ابن حسین حسیم . نزدیک ترین کتابی که نماینده سوانح ادبی و ادب پروری و شعر دوستی این شاه شاعر است ؛ چهار مقاله نظامی عروضی سمر قدسی است که یکی از نفیس ترین کتب و در عین زمان معاصر با خود سلطان است . این کتاب تقییس را در زمانی بتالیف آن پرداخته است که سلطان غور شروع بشکر کشهای خود در پانخت غرنی نموده است نظامی عروضی که مادح این بود مان عظیم الشان است و این کتاب تقییس خود را به برادر زاده این سلطان غور ملک الجبال (ابومنصور) اهدا نموده است در پایان مقدمه این کتاب بعد از شرح د عا گوئی این خاندان می نویسد : نعمت بزرگتر آنکه ، منع بر کال و مکرم بیژوال ، اورا عمی باززانی داشته است .

چون خداوند عالم ، سلطان مشرق علاو الدنیای والدین ابو علی الحسین ابن اختیار ؛ امیر المؤمنین ادام الله عمره و خلد ملکه با بنخواه هزار مرد آهن پوش سخت گوش که جمله لشکر های عالم را باز ملید و ککی ملوک عصر را بگوشه نشانده ایزک تبارک و تعالی جمله را بیکدیگر ارزانی دارد ، و از بیکدیگر بر خور داری دهد ، و عالم را از آثار ایشان بر انوار کند ، در مقاله دوم کتاب که راجع بماهیت علم شعر و صلاحیت شاعر است می نگارد که زنده گانیش دراز باد و چتر دولتش منصور ، بکین خواستن آرد و ملوک ، شهر یار شهید و ملوک حمید بجز نین رفت و سلطان بهرام شاه از پیش او رفت بر درد آن دو شهید که استخفافها کرده بودند و کرافها گفته ، شهر غزنین را فتح نمود و عمارات آل ناصر را خراب کرد ، و مدایح ایشان بزر می خرید و در خزانه مینهاد ، کس را زمره آن نبود که در آن لشکر یادر آن شهر ایشان را سلطان خواند ، و پادشاه خود از شاهنامه بر میخواند ، آنچه ابوالقاسم فردوسی در تعریف محمود گفته بود :

چو کودك لب ارشیر مادر بشست - ز گهواره محمود گوید نخست

بن زنده پیل و به جان جبرئیل - بکف از بهمن بدل رود نیل
 جهاندار محمود شاه بزرگ - بآتش خور آرد همی میش و کرکث
 بعد از چهار مقاله عروضی سمرقندی معتبر ترین تذکره که نماینده سوانح
 ادبی و حافظ و ناشر اشعار آبدار اوست تذکره لباب الالباب عوفی است ، که
 بسال های ۶۱۶ و ۶۱۷ تألیف گردیده است . عوفی در نصف اول تذکره
 خود در باب بنجم که حاوی لطائف اشعار ملوک کبار است می نگارد : که سلطان
 علاءالدین غوری را اشعار پادشاهانه است و لطائف ملکانه ، و شعرا ومدون
 است دیوان او و دیوان سلطان اتسز در یک جلد در کتابخانه سرد و آبدار
 سمرقند مطالعه افتاده است در آنوقت که از برای انتقام سلطان سوری لشکر
 بسوی غزنین راند ، و آنشهر معظم را بگرفت و خصمان رامقهور کرد ، و تبادیب
 طرفداران آل ناصر مثال داد ولی متعاقباً در شهری که مجلس سرور و شادمانی
 این فتح است ابیات ذیل را در مدح خود بگفت ، و مطربان را فرمود تا در
 پیش او در جنگ و جفانه بزدند و در اثر آن عفو عمومی را اعلان فرمود :

جهاندارند که من شاه جهانم - چراغ دودمان غویانم
 علاءالدین حسین ابن حسینم - که دائم یاد ملک خاندانم
 که باداموج زن کرد سپاهم - اجل یاری گری نوک ستانم
 همه عالم بگردم چون سکندر - بهر کشور شه دیگر نشانم
 بدان بودم که از لغمان بغزنی - بتیغ تیز جوی خون برانم
 ولیکن گسنده بیرانند و طفلان - شفاعت میکنند بخت جوانم
 بخشیدم بایشان جان ایشان - که بادا جان شان پیوند جانم
 و باز عوفی مینویسد ، که اشعار او از غایت لطافت شهرتی دارد در اطراف
 بلاد هند و دیار غزنی اما بدینقدر اقتصار برفت ، علامه ایرانی میرزا محمد خان
 قزوینی در حواشی چهارمقاله عروضی سمرقندی این رباعی او را قبل از حرکت

بغزنی از جماع التواریخ نقل مینماید که قبل از حرکت این رباعی را بقاضی القضاة
غزنی فرستاد.

اعضای ممالک جهان را بدتم - جوینده خصم خویش و لشکر شکنم
گر غزنین را ز بسخ و بن برنکنم - پس من نه حسین ابن حسین جسم
اضافه برین در صفحه ۱۵۸ حواشی چهار مقاله چند بیت آنی را
که از شاهکار های فصاحت زبان است از طبقات ناصرى
که در تمام وقایع غزنی حاضر و ملنزم رکاب این سلطان بوده است باعین
واقعه نقل می نماید: پس از فتح و گرفتن آن شهر، معظم بکسفته دیگر هم بعزاداری
دو برادر مشغول شد و صندوق های برادران را بنور برد و چون بیروز
کوه رسید و خاطرش از انتقام خون دو برادر پیاسود این قطعه را بگفت و
معاربان را فرمود نادر عمل مزامیر در آوردند و بعشرت و نشاط مشغول گردید:
آنم که هست فخر زعدلم زمانه را - آنم که هست جور زعدلم خزانه را
انگشت دست خویش بدندان کندعدو - چون برزه کان نهم انگشت وانه را
بهرام شه بکینه من چون کان کشید - کدتم به کینه از کمر او کتانه را
بشقی خصم گرچه همرای و رانه بود - کردم بگرز خورد سررای و رانه را (۱)
کین توختن بتغ در آموختم کتون - شاهان روز گار و ملوک زمانه را
ای مطرب بدیع چو فارغ شدم ز چک - بر گوی قول را و بیار آن ترانه را
دولت چو برکشیدند شاید فرو گذاشت - قول منی و می صاف مغانه را
بعد از ان حمد الله مستوفی در تاریخ گزیده خود که از یاد کار های قرن
هفتم هجری است فقط اشاره بلطافه طابع این پادشاه مینماید بدون آنکه اشعار
اورا حفظ کند، چنانچه مینگارد: پادشاه عاقل کار دان لطیف طبع بود
برادر زاده خود غیاث الدین محمد را در غزنین نیابت داد و بر خود هری را

دارالملک ساخت مدت شش سال پادشاهی کرد و در سنه ۵۵۱ در گذشت و ابوالقاسم در تاریخ فرشته خود می نویسد که از بعضی کتب چنین معلوم میگردد که چون خسرو شاه از ترس آسیب علاءالدین غوری جهانسوز بهند گریخت علاءالدین غوری کره سیر قندهار و تکیه آباد را بسخر ساخت و بسطان غیاث الدین محمد سپرده بغور رفت و چون خسرو شاه از هند باسپاه موغور متوجه غزنین گردید، علاءالدین جهانسوز میخواست که مضاحه نماید باین طریق که خسرو شاه شهر و قلعه تکیه آباد را بوی گذارد و بغزنین قناعت نماید خسرو شاه قبول نکرد، علاءالدین غوری جهانسوز این رباعی گفته نزد او فرستاد :

اول بدت نهاد کین را بنیاد
تا خلق جهان جمله به یرداد افتاد
هان تا ندی ز بهر یک تکیه آباد
سر تا سر ماسک آل محمود بساد

مطابق فهرست (ریو) و نسخه برتیش موزیم معلوم می شود که دیوان این شاه شاعر در کتاب خانه این گرامر و امروز موجود است و مستشرق شهر انگلیس پروفیسر براون در جلد سوم تاریخ ادبیات خود اطلاعات مفصل و جهان قیمت در باره این سلطان مقدر داده و اشعار او را از حیث جزالت لفظ و رشاقه معنی در ردیف شعرای نامدار می شمارد.

